

مشکله علم و دین از کجا ناشی می‌شود؟/ علم، تابع فرهنگ و زندگی است

مقدم حیدری معتقد است مشکله علم و دین یا علم دینی از آنجا ناشی می‌شود که علم نسبت وثیقی با فرهنگ دارد. وی می‌گوید: علم موجود، پرورده مقتضیات و فرهنگ جامعه غربی است و نمی‌توان آن را دینی کرد.



مقدم حیدری معتقد است مشکله علم و دین یا علم دینی از آنجا ناشی می‌شود که علم نسبت وثیقی با فرهنگ دارد. وی می‌گوید: علم موجود، پرورده مقتضیات و فرهنگ جامعه غربی است و نمی‌توان آن را دینی کرد.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه_سیدحسین امامی: غلامحسین مقدم حیدری، پژوهشگر حوزه فلسفه علم و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سوالات مبنایی مهمی در مورد علم دینی مطرح می‌کند تا ذهن جوانان و دانشجویان و علاقه مندانی که در این زمینه در حال فعالیت و تحقیق هستند را بیشتر به تکاپو وارد دارد و در مورد ماهیت این موضوع به کاوش وادارد. در گفتگویی که در ادامه در پیش دارید وی از این دغدغه‌ها و علل رویکرد خود می‌گوید؛

*آقای دکتر! شما در در اولین کنگره ملی علوم انسانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که در سال ۱۳۸۵ برگزار شد، مقاله ای با عنوان «مشکله علم و دین از کجا نشأت می‌گیرد؟»، ارائه دادید. همچنین در دی ماه ۹۳ در پژوهشکده روایت، سخنرانی ای با موضوع «مشکله علم و دین و علم دینی از کجا ناشی می‌شود؟»، ارائه کردید. در ابتدای این گفت وگو لازم است ابتدا در مورد این موضوع قدری توضیح دهید.

بحث سخنرانی پژوهشکده روایت، در مورد بررسی مشکله علم و دین و مطرح شدن موضوع علم دینی بود. موضوع این است که مسأله درست، مطرح شده یا نه. اکثر کسانی که در این زمینه بحث می‌کنند سعی دارند تا به ارائه نظر یا راه حلی بپردازند، اما من به دنبال راه حل نیستم و می‌خواهم ببینم گذاشتن علم و دین کنار هم یا ساختن واژه علم دینی درست است یا نه و اصلاً این عبارت یعنی چه؟ چرا مشکلی به نام علم و دین یا علم دینی رخ داده است؟

از زمانی که با غرب مواجه شده ایم چهار واکنش نسبت به علم و تکنولوژی غربی داشته ایم؛ ابتدا تعامل مان تکنولوژیک بوده است، یعنی تکنولوژی آنها نه تنها از ابتدا بلکه هنوز هم برای ما جذاب بوده و هست. از این رو علم به تبع تکنولوژی وارد جامعه ما شده است و یک سری از اندیشمندان و روشنفکران ما گفتند دین را کنار بگذاریم؛ تکنولوژی غربی و علم غربی ما را کفایت می‌کند. یک عده هم تعامل بین این دو را مطرح کردند که تعامل هم به دو شکل مطرح شد. یک سری مثل مدارس مذهبی ایران بودند، مدارس مذهبی که الان در کشور هست به ویژه تهران با این رویکرد کار می‌کنند. یک سری از دانش آموزها را می‌گیرند و تعلیم می‌دهند تا مهندس و دکتر شوند و از طرف دیگر این دانش آموزان باید دیندار هم باشند.

یک تعامل دیگر هم این است که به نام آموزه های دینی یک سری تبیین های علمی از احکام دینی ارائه می‌کنند، مثل کاری که مرحوم مهندس بازرگان انجام داد در مورد آنتروپولوژی و آخرت یا کارهایی که مطبوعات و صدا و سیما در ماه رمضان انجام می‌دهند، یعنی با استفاده از نظریه های علمی و پزشکی می‌گویند روزه خوب است، چون کار گوارش را آسان می‌کند، ذخیره چربی و قند بدن می‌سوزد و ...; یک وضعیت دیگر هم وجود دارد که کاملاً علم و تکنولوژی را نهی و طرد می‌کنند. این نگاه هم در زمان گذشته وجود داشته هم در مشروطه وجود داشته و الان هم پیروانی دارد اگر چه در اقلیت هستند و چندان بارز نیستند. (برای نمونه به آرای میرزاصادق مجتهد تبریزی مراجعه کنید).

سه واکنش اول یک فرض دارند و آن این است که علم مستحکم و متقن است و باید دین را منطبق با علم کنیم و همه به این فرض معتقدند. واکنش اول می‌گوید دین را باید کنار بگذاریم و دو دسته دیگر هم که به دنبال تعامل هستند، معتقدند که علم را نمی‌شود نفی کرد (منظور از علم در این جا ساینس است مثل شیمی فیزیک و نجوم و ...); و تنها چاره آن است که آموزه های دینی با علم منطبق شوند.

در آن سخنرانی سوال من این بود که چرا علم استحکام دارد و یقینی است، یا اصولاً چنین چیزی هست یا نه؟ مثلاً نظریه داروین با قرآن سازگاری ندارد، اما برخی برای اینکه قرآن را با این نظریه همخوانی و سازگار کنند، یک آیه در مورد خلقت انسان پیدا می‌کنند و آن را این قدر بالا و پایین می‌کنند تا تدریجی بودن را از آن در بیاورند. کلی بند بازی می‌کنند تا آن را به نظریه داروین ربط دهند. حال این سوال را مطرح می‌کنم آیا نظریه داروین این قدر متقن و مستحکم

است؟ آیا این نظریه یقینی است؟ اگر نظریه های علمی یقینی اند، این ویژگی از کجا می آید؟

اگر یقینی بودن آنها از مشاهدات ناشی می شود، نظریه های مختلفی هست که مشاهدات را زیر سوال می برد. اگر «روش»، عامل یقینی بودن است، باید مشخص کنیم آیا روش استقراء است یا روش ابطال است؟ بحث در این روش ها هم تماماً پر از مناقشه است. پس یقینی بودن این موضوع بسیار مناقشه برانگیز است که نمی توان در مورد آن به راحتی و قطعیت حرف زد.

به نظر می رسد علم، یکی از انواع فعالیت های بشری است که مانند دیگر فعالیت ها تابع مقتضیات زندگی آنهاست، یعنی بنا به مقتضیات زندگی، آدم ها نظریات علمی را داده اند که با آن زندگی شان بچرخد.

این علمی که ما داریم، علم فرهنگ غربی است، یعنی این علم در جریان زندگی جوامع غربی و در بطن مقتضیات آن به وجود آمده و پرورده شده است. منظورم از به کار بردن واژه «غربی» خوب بودن یا بد بودن آن فرهنگ نیست، بلکه فرهنگ جوامعی است که در غرب رشد کرده است. آثار فیلسوفان علم نشان می دهد علم (science) مملو از مبانی اجتماعی و فکری غربی است، حتی ریاضیات. در کتاب جامعه شناسی اثبات ریاضی این موضوع را درباره ریاضیات نشان داده ام.

تصور می کردیم که در مورد این علم در جامعه داریم این است که گویا علم درخت تنومندی است که در نیویورک سر به فلک کشیده، اما نیویورک شهر بدی است دیسکو دارد، مشروب فروشی دارد و زنانش بی حجاب اند. حالا اگر این دیسکو و مشروب فروشی ها را ببندیم و زنان شان تکه ای پارچه روی سرشان ببندازند و دامنشان بلندتر شود، این علم خوب می شود یا اگر این درخت را بکنیم و تکان دهیم و به ایران بیاوریم و در جامعه ای بکاریم که مسجد داریم و مردم نماز می خوانند و زنان آن با حجاب هستند، این علم خوب می شود؟ در صورتی که این در بستر جامعه غربی و مطابق مقتضیات آن رشد کرده و پرورده شده است.

موضع من این نیست که علم، علم است و همه جای عالم یک علم داریم. موضع من این است که این علم پرورده مقتضیات جامعه غربی است و در فرهنگ تحولات غربی از قرن ۱۶ و ۱۷ به بعد این علم جدید به وجود آمده است. حالا این علم را وارد کشور خودمان می کنیم تا چه چیز آن را دینی کنیم؟ آنچه که تا کنون گفتم در مورد علوم طبیعی بود، علوم انسانی که به مراتب بسیار مناقشه آمیزتر است. علوم انسانی و اجتماعی کاملاً متعلق به فرهنگ غربی و مملو از مقومات آن فرهنگ است. این علوم را چطور می خواهیم دینی کنیم؟ چگونه می توانیم این کار را انجام دهیم؟

من معتقدم این مسائلی که در رابطه با «علم و دین» و یا «علم دینی» مطرح می شود، به اشتباه طرح شده اند. اگر کمی به علم شناسی بپردازیم و مکاتب گوناگون آن را واکاوی کنیم، خواهیم دید که تصور رایج ما از علم درست نیست و این موضوع حداقل مناقشه آمیزتر از آن است که بتوان به راحتی درباره آن نظر داد.

نظریه های مختلفی هست که مشاهدات را زیر سوال می برد. اگر «روش»، عامل یقینی بودن است، باید مشخص کنیم آیا روش استقراء است یا روش ابطال است؟ بحث در این روش ها هم تماماً پر از مناقشه است. پس یقینی بودن این موضوع بسیار مناقشه برانگیز است که نمی توان در مورد آن به راحتی و قطعیت حرف زد.

*نظر نهایی شما در این ارتباط چیست؟ به نظر شما باید چه کار کنیم؟

من اصلاً نظر نهایی ندارم و نمی خواهم راه حل ارائه دهم. فقط می گویم درباره این فعالیتی _ساختن علم دینی_ که حجم زیادی از دانشجویان گرفتارش شده اند، باید بیشتر تأمل کرد. دانشجویان با استعدادی گرفتار این معضله شده اند و می شوند و تعداد زیادی کتاب چاپ شده و حجم زیادی بودجه صرف گشته است. بدون اینکه از خود بپرسیم چه چیزی را می خواهیم دینی کنیم؟ به چه خاطری این کارها را انجام می دهیم؟ مشکل چیست؟

مشکل این است که ما در انفعال در برابر غریبیم. آنها تکنولوژی هایی دارند که مانند چماق آن را بر سر ما می زنند. ما هم دست و پا می زنیم تا چیزی مقابل آنها درست کنیم. ساده ترین راه آن است که همان تکنولوژی ها را بیاوریم و استفاده کنیم. بعد از مدتی می بینیم به کارگیری این تکنولوژی ها مشکلات فرهنگی برایمان درست کرده است و می گوئیم بیاییم زهر این تکنولوژی ها را بگیریم. آن وقت به فکر ساختن علم دینی می افتیم.

تکنولوژی فقط مجموعه ای از ابزارها نیست، همین که وارد می شود با خودش فرهنگی را می آورد. تکنولوژی مملو از

فرهنگ است و وقتی که می آید تمام مناسبات فرهنگی ما را به هم می ریزد، حتی اگر در تلویزیون صبح تا شب قرآن پخش کنند و اصلاً هیچ فیلم مستهجن پخش نکنند تلویزیون، فرهنگ خاصی دارد. حداقلش این است که ما را از پرداختن به خودمان وامی گذارد. تلویزیون خودش فرهنگ دارد و ربطی به این ندارد که در آن چه چیزی پخش می شود. حجم عظیم تلاش انسانی و پولی که صرف می شود می خواهد چه چیزی را درست کند؟ اصلاً می دانند چه می خواهند درست کنند؟

بیاید کتاب های این زمینه را بررسی کنیم. در فصل اول نظریات فلسفه علم از کوآین، پوپر و کوهن را بیان می کنند. یک فصل هم درباره دین می نویسند و آخر هم با سنجاق قفلی و سوزن می خواهند اینها را به هم بچسبانند. در حالی که تأمل ژرف در مکاتب فلسفه علم، تاریخ علم و جامعه شناسی آن نشان می دهد که به راحتی نمی توان تعریف مصرحی از علم ارائه کرد و این موضوع بسیار مناقشه آمیز است.

در نگاه دینی ما خودشناسی به معنای «دغدغه خود را داشتن» است. خودشناسی به این معنا نیست که ما آدم ها را مثل فروید یا روانشناسان مورد بررسی و رصد قرار دهیم و ببینیم درونشان چه می گذرد

*کسانی که بحث علمی دینی می کنند یا از علوم انسانی اسلامی حرف می زنند یک پیش فرضشان این است که علوم تجربی که علم است، مثلاً فیزیک غربی و شرقی نداریم فیزیک، فیزیک است. به فکر تغییر علوم انسانی هستند. برای اولین بار است که شنیدیم علوم تجربی غرب با ما باید فرق کند یا علوم تجربی آنها هم متأثر از فرهنگشان است! عده ای دیگر می گویند که علم به ما هو علم، غربی و شرقی و اسلامی و یهودی ندارد. در تولید علوم غربی، اسلام سهمیم بوده است.

تقسیم بندی علم موجود را مانند تور روی دوره اسلامی می اندازیم و نظریه پردازان اسلامی هر کدام، کج دار و مریض و به زور در حلقه ای از این تور قرار می گیرند. در حالی که نوع نگاه در دوره اسلامی و دوران مدرن به عالم فرق می کند. نگاه ما به عالم نگاه آیه ای و نشانه ای به عالم است.

هر چیزی را که در عالم می بینیم، یک نشانه می بینیم یعنی خودش را نمی بینیم، بلکه به عنوان یک علامت و نشانه از سوی خدا می بینیم. شما وقتی علامت جهت را در ساختمانی می بینید که محل برگزاری سمیناری را نشان می دهد، آیا می ایستید و اندازه و طولش را می سنجید یا ضریب زاویه اش را محاسبه می کنید و معادله بردار آن را می نویسید؟ شما فلش جهت دار بر روی دیوار را بردار نمی بینید، بلکه نشانه ای می بینید که محل برگزاری سمینار را نشان می دهد، اما در تفکر مدرن غربی آن فلش جهت دار را نمایانگر چیزی نمی بینید، بلکه بر روی آن متوقف می شوید و متمرکز می گردید، آن را برداری می بینید که باید مختصات آن را تعیین کرد و معادله اش را نوشت.

نگاه مکانیکی در غرب که علم از آن تولید شده است این گونه است. این دو نگاه به عالم با هم متفاوت هستند، گرچه تقاطع هایی هم دارند. اینها دو منحنی مختلف با معادله های مختلف و شیب های مختلف هستند و جاهایی هم اشتراکاتی دارند. شما با در نظر گرفتن آن نقاط مشترک می گوئید علم غربی ادامه علم دوره اسلامی است. در حالی که هر یک از آن نقاط مشترک در شبکه معنایی مختص خودش داری معنا و مفهوم است.

در مورد علوم انسانی هم باید گفت از قرن هجدهم به بعد یعنی از زمانی که انسان خود، موضوع شناسایی برای خودش به عنوان فاعل شناسایی شد، این علوم ساخته شدند. در اینجا هم مناقشات فراوانی هست؛ برخی همچون فوکو معتقدند که این وضعیت بدان سبب به وجود آمد که انسان می خواست انسان های دیگر را به انقیاد خود درآورد. به عبارت دیگر معرفت انسانی به عنوان یکی از عناصر مهم ماشین سوژه-منقاساز به وجود آمد، اما در نگرش دینی انسان تنها باید بندگی خدا را انجام دهد نه انسان های دیگر را، از همین رو علوم انسانی به معنای جدید در دوره اسلامی به وجود نیامد. بگذریم از اینکه الان می خواهیم به زور از مقدمه ابن خلدون، جامعه شناسی و یا از علم النفس، روانشناسی در بیاوریم!

به نظر می رسد علم یکی از انواع فعالیت های بشری است که مانند دیگر فعالیت ها تابع مقتضیات زندگی آنهاست یعنی بنا به مقتضیات زندگی، آدم ها نظریات علمی را داده اند که با آن زندگی شان بچرخد

*چرا داریم آقای دکتر! آن چیزی که شما گفتید همان خودشناسی نیست؟

در نگاه دینی ما خودشناسی به معنای «دغدغه خود را داشتن» است. خودشناسی به این معنا نیست که ما آدم ها را

مثل فروید یا روانشناسان مورد بررسی و رصد قرار دهیم و ببینیم درونشان چه می گذرد. شما باید هر لحظه دغدغه خود را داشته باشی تا گناه نکنی و تقوا داشته باشی، نه اینکه مثل روانشناس، انسان را مطالعه کنی. آیا اساساً در نگاه دینی انسان به مثابه فاعل شناساست؟ آیا در قرآن، انسان به عنوان فردی است که باید برود همه چیز را بشناسد؟

*بله همین گونه است. ما آیه ای داریم که می گوید به خلقت شتر نگاه کنید.

نه! نگاهی که قرآن می گوید یعنی به خلقت شتر نگاه کنید تا به یاد خدا بیافتید. نه اینکه شتر را به عنوان موضوع شناسایی مورد بررسی و جراحی قرار بدهید.

*منظورش این است که به کیفیت آفرینش شتر نگاه کنید.

نه! منظورش از کیفیت آفرینش این نیست که آن حیوان را کالبدشکافی کنید.

*منظورش این است که اجزای شتر را نسبت به طبیعت ببینید!

تا شما را به یاد خدا بیاندازد. مگر غیر از این است. شما در فیزیک و علوم دیگر نمی روید کار بررسی انجام دهید که به یاد خدا بیافتید. شما آن علم ها را بررسی می کنید که استفاده کنید. این نگاه آیه ای به عالم نیست.

معمولاً مطرح می شود که «ما مسلمانان عقب افتاده ایم و غربی ها جلو رفته اند» باید روی این موضوع تأمل کرد. از دل فرهنگ دینی نظریه داروین در نمی آید. کسی که مرتب با قرآن مانوس است، همواره با خلقت انسان مواجه می شود و اصلاً به تطور تدریجی موجودات نمی تواند بیندیشد. اگر تمدن دوره اسلامی هزار سال دیگر هم ادامه می یافت تا نوع نگاه به انسان به عنوان اشرف مخلوقات عوض نمی شد، نظریه داروین نمی توانست ارائه شود.

درباره تکنولوژی های جدید هم باید به این موضوع توجه کرد که تکنولوژی های جدید نیاز شما را برطرف نمی کنند، بلکه نیاز جدیدی می سازند. مگر تلویزیون های قدیمی نیاز شما را رفع نمی کردند که ال سی دی را تولید و به بازار آوردند؟ اما اینقدر ال سی دی ساختند تا شما تلویزیون کرسی مانندتان را کنار گذاشتید و ال سی دی خریدید. موبایل تنها وسیله ای برای رفع نیاز به ارتباط نیست، بلکه خود نیازهای جدیدی تولید می کند و کار را بدان جا رسانده است که ما دیگر نمی توانیم بدون آن زندگی کنیم، در صورتی که تکنولوژی در گذشته – قرون وسطی غرب - این چنین نبود. به سبب نیازهایی که یک شهر داشت تکنولوژی اختراع می شد. مثلاً سیستم آبیاری یا آبرسانی اختراع شد و این سیستم تا قرن ها نیاز آن شهر را برطرف می کرد. تکنولوژی قدیم همچون تکنولوژی جدید «بی قرار» نبود.

*نگاهی در بین دین دارها هست که می گویند خداوند انسان را آفریده برای آبادی زمین و ما خلیفه الله هستیم.

خداوند مرتب می گوید شما را آفریده ام که به آخرتتان برسید، ولی شما ناچارید از دنیا بگذرید تا به آخرت برسید. آبادی که در قرآن بیان شده برای رسیدن به آبادی آخرت است، این آبادی دنیا به صرف خود نیست.

*یک نگاهی هست که می گوید یکی از اهداف خلقت آبادی زمین است و غربی ها با این تکنولوژی ها زمین را آباد می کنند و فضاشناسی می کنند. درست است که جهت ندارند، ولی ما می توانیم به آن جهت دهیم یا پس ما باید در همین مسیر حرکت کنیم، یعنی مسیر را همین می دانند.

مفاهیم «آباد کردن»، «رفاه» و … مفاهیمی پر مناقشه است که ساعت ها بحث را می طلبد، اما کسانی که اینگونه فکر می کنند همین گونه نیز عمل کنند تا همه ببینیم که این نوع آباد کردن چگونه می تواند ما را به یاد خدا بیاندازد. یا حداقل نمونه ای از آن را ارائه کنند.

*حرف شما درست. شما دو شهر را ببینید که یکی تمیز است و پیشرفته و دیگری پر از فاضلاب و آشغال است. تفاوت این دو را ببینید، شهر اسلامی نمی تواند کثیف باشد؟

لازمه پاسخ به این پرسش این است که بگوییم شهر مدرن چگونه درست می شود؟ چه پیش فرض های فلسفی سبب به وجود آمدن شهرهایی همچون تهران و نیویورک شده است؟ آیا این پیش فرض ها با آموزه های دینی تطبیق دارند؟ خداوند مرتب می گوید شما را آفریده ام که به آخرتتان برسید، ولی شما ناچارید از دنیا بگذرید تا به آخرت برسید.

آبادی که در قرآن بیان شده برای رسیدن به آبادی آخرت است این آبادی دنیا به صرف خود نیست.

*با این راهکارهایی که شما ارائه دادید می‌توانید یک مدینه فاضله معرفی کنید؟

من هیچ راهکاری ندادم تنها خواستم صورت برخی مسائل را تا حدی روشن کنم. همین! من فقط می‌خواهم بگویم مسأله علم دینی به نظرم اشتباه طرح می‌شود. من متخصص دین نیستم. من فقط بخش علم را می‌گویم و معتقدم پر از مناقشه است، پس چه چیز آن را می‌خواهید دینی کنید؟ در مورد دین هم به نگرش خاصی به نام «نگاه آیه ای» به عالم اشاره کردم تا نشان دهم در این حوزه نیز مناقشات فراوانی درباره نگرش دینی وجود دارد.

عده ای می‌گویند ما همه چیز غرب را می‌توانیم بگیریم و نماز و روزه را حفظ کنیم و دیسکو و مشروب فروشی نداشته باشیم و زنان و مردانمان هم باحجاب باشند و گوشواره در گوششان نکنند و در خانه هایمان هم سگ نداشته باشیم. افرادی هم هستند که دین دارند و سعی می‌کنند حتی با همجنس گرایی کنار بیایند. نگاه بسیار رادیکالی – همچون نظرات میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی- هم است و می‌گوید ما شیعیان قائل به تأویل قرآن هستیم، آن هم باید از طریق معصوم باشد. این نگاه در برخی مخالفان مشروطه هم وجود داشته است. یک عده می‌گفتند مشروطه را بیاورید جامعه آباد می‌شود. عدلیه داشته باشیم فساد کم می‌شود قدرت شاه کاهش می‌یابد. عده ای هم که مخالف بودند و می‌گفتند باید امام معصوم حاضر باشد که این را اجرا کند و الان هم که امام غایب است نمی‌توان احکام دینی را اجرا کرد. اینها انواع و اقسام تعبیرها از دین ماست.

ببینید چقدر مناقشه در دو طرف بحث علم دینی وجود دارد؟! واقعاً دعوا بر سر چیست؟ به نظرم بیشتر نزاع‌ها به این دلیل است که ما به لحاظ سیاسی و نظامی و اقتصادی و … در حالت انفعال نسبت به غرب هستیم. می‌خواهیم از این حالت دربیاییم، اما حاضر به تأمل بر روی خود مسئله نیستیم، بلکه می‌خواهیم به سرعت راهکاری ارائه کنیم. بدین گونه شروع به دادن نظراتی می‌کنیم که خام هستند.

*یک عده می‌گویند که در بحث علم دینی دیگر صحبت از امکان یا امتناع نیست. صحبت سر امکان است و امتناعش منتفی شده و ما می‌توانیم این کار را انجام دهیم و این را انجام می‌دهیم اما به زودی به این نتایج دسترسی نخواهیم داشت.

در همه کتاب‌هایی که در مورد علم دینی است نمونه‌ای از علم دینی ارائه داده نشده است و از امکان بحث می‌کنند. مثلاً در مورد جامعه شناسی اسلامی نظریه‌ای وجود ندارد. اینها همه در مورد امکان علم دینی حرف می‌زنند. بعد می‌گویند می‌خواهیم این را بسازیم. شما غرب را ببینید که علم را ساخته‌اند. آیا اینها علم را این گونه ساخته‌اند؟ مثلاً گفته‌اند اول فلسفه درست می‌کنیم و بعد می‌گوئیم امکان دارد در قرن ۱۵ علم مکانیکی به وجود آید. ابتدا در مورد امکان حرف زدند و بعد برای ساختنش رفتند. علم جدید بخشی از زندگی انسان‌های غربی از قرن ۱۵ و ۱۶ به بعد است، اما برای ما این گونه نیست. من نمی‌دانم این نگاه از کجا می‌آید که شما جمع می‌شوید بخشنامه می‌کنید و بعد می‌گوئید حالا ساختمان می‌گیریم و هر اتاق را به بخشی تخصیص می‌دهند، اتاق مفهوم سازی علم دینی، اتاق روش سازی علم دینی و.... مگر در غرب افرادی مثل گالیله و نیوتن و کپلر این گونه علم را ساختند؟

ما در کشورمان هفته‌ای بنام هفته پژوهش داریم اما در غرب هفته پژوهش ندارند چون پژوهش بخشی از زندگی غرب است. وقتی به هفته‌ای نامی می‌دهند یعنی آن موضوع جزئی از زندگی ما نیست و می‌خواهند به زور احیایش کنند

*منظور شما نگاه دستوری است؟ یعنی این نگاه دستوری را نقد می‌کنید؟

می‌خواهم بگویم نمی‌توان علم را به طور دستوری ساخت، بلکه در یک فرهنگ خودش به وجود می‌آید. عده ای جمع نمی‌شوند که علم را بسازند.

ما در کشورمان هفته‌ای به نام هفته پژوهش داریم، اما در غرب هفته پژوهش ندارند، چون پژوهش بخشی از زندگی غرب است. وقتی به هفته‌ای نامی می‌دهند یعنی آن موضوع جزئی از زندگی ما نیست و می‌خواهند به زور احیایش کنند. نظریه پردازی کرسی نمی‌خواهد. نظریه باید خودش بجوشد و به وجود آید. شما نمی‌توانید الان قصد کنید که بنشینید در این اتاق و نظریه ارائه دهید. من باید همه درس‌ها را خوانده باشم، اما اینکه اگر همه درس‌ها را خوانده باشم آیا می‌توانم نظریه جدید بدهم؟ اصلاً معلوم نیست. نظریه پردازی به تحولات امور اجتماعی، به استعداد و نکات روانشناختی و نیازهای جامعه ربط دارد.

*مباحثی مانند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و … را در ادامه همین بحث علوم انسانی اسلامی می دانید دیگر؟

پیشرفت یعنی چه؟! منظور از توسعه و پیشرفت و تمدن چیست؟ من این موضوع را نمی فهمم. آیا منظورشان این است که ما ساختمان بزرگ بسازیم؟ اگر منظور از تمدن ساختن اینهاست که در نیویورک همه این چیزها را دارند. معنی اش این است که ما هیچ مشکلی با نیویورک نداریم غیر از دیسکو، مشروب فروشی و ولنگاری. اگر این ولنگاری را محدود کنیم و مشروب فروشی و دیسکوهایشان را هم ببندیم ما آن شهر را می خواهیم. درست است؟ آیا منظورشان این است؟ اما اگر مفهوم پیشرفت این نیست پس بگویید چیست؟ کلی مناقشه سر مفهوم پیشرفت وجود دارد. آیا علم پیشرفت می کند؟ آیا پیشرفت به معنی سید رفاهی است که سازمان ملل می گوید؟ این مسأله چه نسبتی با دین دارد؟ اگر دین برایتان مهم است، اول شما بگویید پیشرفت چیست؟ توسعه چیست؟ این مفاهیم یعنی چه؟

من چیزی نمی توانم بگویم. غرب یک بسته نیست که بگویم این است. اگر بخواهیم بگویم چگونه اند معمولاً با برجسبی آن را مشخص می کنیم؛ یا مدحش می کنیم یا به آن ناسزا می گوئیم. این گونه نمی توان غرب را فهمید

*آقای دکتر! نگاه خوبی دارید اما خیلی سخت گیرانه است!

سخت گیرانه نیست. سر موضوعات جدی باید جدی فکر شود. بعضی چیزها خیلی جدی هستند. این همه پروژه های مالی و بزرگ در علم دینی و تکنولوژی اسلامی تعریف می کنند. امکانات مالی و منابع انسانی که همه روی این مسائل کار می کنند دنبال چه هستند؟ بعداً طوری نشود که ۲۰۰-۳۰۰ سال دیگر یک عده بیایند و بگویند این که شبیه همون وایتال بیولوژی نازبها بود، شبیه همان مارکسیستی کردن روس ها بود. ما به غرب هم نگاه درستی نداریم. حتی وقتی به غرب می رویم فقط به مظاهرشان نگاه می کنیم. مانند توریست ها برخورد می کنیم. فلسفه هایش را هم مانند توریست ها می خوانیم و فکر نمی کنیم که فلاسفه غربی چه گفته اند. در مورد دوره اسلامی خودمان هم فکر و تأمل نمی کنیم.

در مورد غرب هم زود قضاوت نکنید اول بخوانید. خیلی چیزها را باید خواند و شما می گوئید سختگیرانه است چون وقت می برد باید متن های انگلیسی جلیوتان بگذارید و آنها را تک به تک بخوانید. نه برای نوشتن مقالات علمی پژوهشی بلکه برای فهم آنها تا نسبت خودتان را با دنیای امروز درک کنید.

شما می گوئید این جامعه را چه کار کنیم؟ جامعه این همه مشکل دارد. این ایرادها وجود دارد. این جامعه خیلی مشکل دارد. من نمی توانم در عمر کوتاها آن را درست کنم و فکر نکنم شما هم بتوانید درست کنید، اما احياناً اگر این گونه نگاه کنیم شاید ۲۰۰-۳۰۰ سال دیگر یک چیزهایی بهتر شود. نمی دانم چه کار باید کرد ولی به این راحتی نمی توان مشکلات جامعه را حل کرد. خیلی پیچیده است.

در غرب فکر کردن و پژوهش کردن حالتی نهادینه دارد. جزئی از زندگیشان است. برای ما جزو زندگی مان نیست چون ما آن را وارد کرده ایم. پژوهش کردن جزو زندگی ما نیست. برای غربی ها جزو زندگی روزمره آنهاست. دانشگاه بخشی از زندگی غربی هاست. فکر کردن، کتاب نوشتن و مطالعه کردن بخشی از زندگی آنهاست، اما در زندگی ما این گونه نیست، البته علت دارد. علت های فرهنگی دارد و بسیار پیچیده است.